



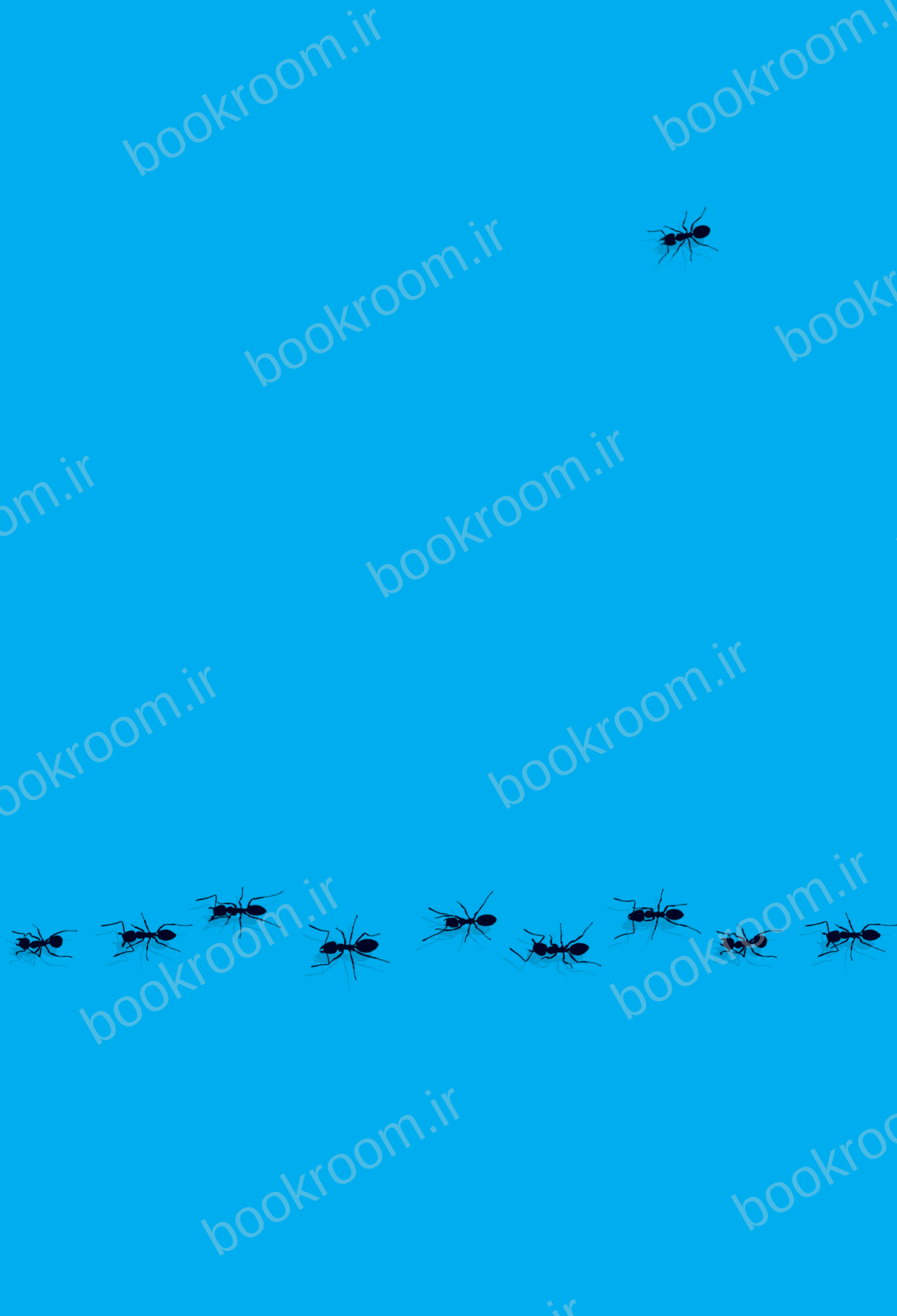


معرفی نویسنده



سوند برینکمن استاد روان‌شناسی در دانشگاه آلبورگ دانمارک است. برینکمن مشخصاً به مطالعات بین‌رشته‌ای میان فلسفه، اخلاق و روان‌شناسی علاقه‌مند است و تحقیقات کیفی متعددی را در این زمینه پیش برده است. همچنین در نیواسکول نیویورک، دانشگاه لندن و دانشگاه کاتولیکای میلان به عنوان استاد مدعو حضور داشته است. برینکمن، علاوه بر تدریس در دانشگاه، شخصیتی رسانه‌ای نیز به شمار می‌رود و در مجله دانمارکی پُلِیتِکن یادداشت و معرفی کتاب می‌نویسد.

برینکمن تا به امروز بیش از ده کتاب نوشته است که به‌طور ویژه سه تا از آن‌ها بازتاب بین‌المللی گسترده‌ای پیدا کرده‌اند. این سه‌گانه، که شامل محکم بایست، ایستگاه‌ها و فضیلت کناره‌گرفتن می‌شود، تلاشی بوده است برای مقابله با استدلال‌های رایج در کتاب‌های پرخواننده خودیاری. از این جهت گاهی او را نویسنده‌ای ضدخودیاری دانسته‌اند که کوشیده است تا با بیانی ساده برخی از اصلی‌ترین محورهای کتاب‌های خودیاری را نقد کند. به همین دلیل، نثر او خالی از بازی‌های زبانی پیچیده است و اگرچه به تحقیقات درجه یک و آثار ادبی و فلسفی کلاسیک ارجاع می‌دهد، تلاش می‌کند انتقادات خود را بی‌پرده و صریح مطرح کند.



نیک بختی راستین از
میانه روی سرچشمه می گیرد.

یوهان ولفگانگ فون گوته
دختر طبعی، ۱۸۰۳





این کتاب کوچک و هوشمندانه
مانیفستی است برای کمترخواستن
و کناره گرفتن.
استیون پول، گاردین

حتماً قبل از اینکه شغل‌تان را تغییر
دهید یا دوست جدیدی پیدا کنید
یا حتی به خرید بروید، این کتاب را
بخوانید.

بری شوارتز

حمه بی‌امانی علیه اجبار دنیای
مدرن برای بیشتر کار کردن،
مولد تربودن و شاد تربودن.

الیور برکمن



فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۳	مقدمه
۱۹	[۱] جامعه پائیدار
۲۷	تله نخبه‌گرایانه
۳۰	به دست آوردن، کمتر از آنچه حقمان است
۳۲	زندگی ای نه-چندان-ساده
۳۵	از چه چیز کناره بگیریم؟
۳۹	[۲] جست و جوی امر نیک
۴۴	دغدغه چیزی را داشتن
۴۷	اسطوره ظرفیت انسان
۵۱	نمی‌توانی همیشه به چیزی که می‌خواهی برسی
۵۳	[۳] ارزش میانه‌روی
۵۶	سوسن و پرنده
۶۲	منش میانه‌روانه در سیاست و اخلاق
۶۸	همه چیز در اعتدال
۷۱	[۴] مارشمالو و تردمیل
۷۴	فرصت طلب
۷۶	به تردمیل خوش آمدید
۸۱	بدبینی تدافعی و مثبت‌اندیشی
۸۳	استبداد انتخاب در دنیای حواس پرتی‌ها
۸۹	[۵] لذت کناره‌گرفتن
۹۰	زیبایی سادگی
۹۳	تربیت اراده
۹۶	خلق یک چشم‌انداز فرهنگی زیبایی‌شناختی از طریق مناسک
۱۰۵	پی‌نوشت‌ها

پیشگفتار

کل این کتاب درباره هنر خویشتن داری و ارزش کناره گرفتن است. در آن ادعا می‌کنم که در سطح جمعی، برای همه ملت‌ها، و علی‌الخصوص برای ثروتمندترین کشورها، مطلقاً ضروری است که در این هنر مهارت پیدا کنند، اگر می‌خواهیم که در بحران‌های امروز و آتی عملکرد بهتری از خودمان نشان دهیم. همچنین اعتقاد دارم که در سطح فردی، به خودی خود، برای تک‌تک ما ارزشمند است که هنر «قناعت» کردن را بیاموزیم، به جای آنکه هر لحظه و هر جا بیشترین‌ها را بخواهیم. این کتاب از یک ضرورت به یک فضیلت می‌رسد و همدلانه از چیزی دفاع می‌کند که شاید امروزه شیوه‌ای منسوخ برای فکرکردن به زندگی به نظر برسد. به علاوه، این کتاب در مقایسه با نوشته‌های قبلی‌ام، محکم‌بایست و ایستگاه‌ها، سویه‌های سیاسی بیشتری دارد، هرچند همچنان بر موضوعات اخلاقی و وجودی‌ای تمرکز می‌کند که علی‌الظاهر این روزها مردم را به طور روزافزونی دل‌مشغول خود کرده است. محکم‌بایست جنون توسعه شخصی را نقد می‌کند، و ایستگاه‌ها در جست‌وجوی بنیادهای اخلاقی‌ای است که بر مبنای آن‌ها ارزش دارد که محکم‌بایستیم. در فضیلت کناره گرفتن درباره شیوه‌هایی از زندگی بحث می‌کنم که برای جامعه، به مثابه یک کل، امکان تمرکزکردن بر چنین ارزش‌هایی را فراهم می‌کند. بدین ترتیب، فضیلت کناره گرفتن هم در پیوند با کتاب‌های قبلی‌ام است.

برای اینکه بتوانی بر سر چیزی محکم بایستی، باید از چیزهای دیگری کناره‌گیری. شاید این کار برایمان آسان نباشد، اما به هر حال ضرورتی وجودی، اخلاقی و روان‌شناختی است. علاوه بر سپاسگزاری عمیق از آن‌ه و این‌کف^۱، باید تشکر کنم از آندرس پیتروزن^۲، لین تینگارد^۳، استر هالته کوفود^۴، توماس آستروپ خویمر^۵ و توماس شولیویش^۶ برای آنکه سخاوتمندانه وقت گذاشتند و نسخهٔ پیش‌نویس کتاب را خواندند و نظرات ارزشمندی دادند که در نسخهٔ نهایی اثرگذار بود. همین‌طور باید از تم مک‌تورک^۷ تشکر کنم برای ترجمهٔ انگلیسی‌اش که مثل همیشه عالی است و درنهایت، از کل تیم انتشارات پالیتی متشکرم که کمک کردند تا کار من مخاطبی بین‌المللی پیدا کند.

1. Anne Weinkouff
2. Anders Petersen
3. Lene Tanggaard
4. Ester Holte Kofod

5. Thomas Aastrup Rømer
6. Thomas Szulevicz
7. Tam McTurk

مقدمه

شعار کلاسیک شرکت های لوازم آرایشی در تبلیغاتشان این است که «چون ارزشش رو داری»؛ و کمپانی مشهور کالاهای ورزشی ملتسمانه از ما می خواهد که «فقط انجامش بده!». هر طرف چشم می گردانیم تشویقمان می کنند که چیزهای بیشتری تجربه کنیم، هر چقدر که امکان دارد، تا هر وقت که امکان دارد و در هر زمینه ای که امکان دارد. جای شکرش باقی است که مجبور نیستیم واقعاً از آن ها پیروی کنیم، اما شکی نیست که این شعارهای تبلیغاتی فرهنگی را منعکس می کنند که مدت ها است این فکر در آن جا افتاده: «هر چقدر که ممکن است، و با حداکثر سرعت ممکن». و چرا که نه؟ چرا وقتی فرصتی پیش پایمان هست دست نگه داریم؟ به خاطر وقت یا پول؟ در اوج سال های دهه ۱۹۹۰، گروه راک کوین خواند: «همه اش رو می خوام، و همین الان»، ستایشی از بیشتر خواستن که، از آن زمان تا امروز، ترجیع بند فرهنگ مدرن بوده است.

زندگی کوتاه است - برای فردی مرکوری^۱ به شکل تراژیکی هم کوتاه بود- به همین خاطر باید تا جایی که ممکن است همین الان ببینیم، انجام دهیم و تجربه کنیم، قبل از اینکه

۱. Freddie Mercury: خواننده اصلی گروه کوین که در ۴۵ سالگی به دلیل ابتلا به ایدز درگذشت [مترجم].

خیلی دیر شود. حد وسطی وجود ندارد! یا حداقل خیلی از مردم این طور فکر می‌کنند. «همه‌اش رو داشتن» به نوعی آرمان تبدیل شده است که برای رسیدن به آن همه باید خودشان را خفه کنند و دم را غنیمت بشمارند. کارپه دِیم^۱ یکی از رایج‌ترین خالکوبی‌هاست و کلمه اختصاری یولو^۲ (فقط یک بار زندگی می‌کنی) در شبکه‌های اجتماعی وسیعاً (سوء) استفاده می‌شود. به همدیگر می‌گوییم انجام دادن کاری که ممکن است افسوس به بار بیاورد بهتر است از افسوس خوردن برای انجام ندادنش. ازدست دادن فرصت‌ها بدترین سناریوی ممکن است. ما با فومو^۳ (ترس ازدست دادن فرصت‌ها) زندگی می‌کنیم. فومو هم یکی از کلمه‌های اختصاری محبوب است. دائماً داریم گوشی‌هایمان را چک می‌کنیم تا از استتوس‌های جدید، نتایج مسابقات فوتبال، تخفیف‌های ویژه و هر چیز دیگری که سر راهمان قرار می‌گیرد باخبر شویم. اما انجام دادن همه این کارها آسان نیست و به همین دلیل به کمک نیاز داریم. اگر در سایت آمازون جست‌وجو کنید «چطور کارهای بیشتری انجام دهم» برایتان بیش از ۲۰۰۰ کتاب فهرست می‌کند. عناوینی مثل: در زمان محدود کارهای بیشتری انجام دهید و به چیزهای بهتری برسید^۴. اگر عبارت جست‌وجویان را ساده‌تر کنید و بزنید «بیشتر انجام دادن» بیش از ۱۳ هزار نتیجه برایتان می‌آورد. از عناوینی مثل بهتر و بیشتر انجام دهید: راهنمایی عملی برای بهره‌وری^۵، تا کارهای بیشتری را در زمان کمتر انجام بده: چطور می‌توانیم به اهدافمان برسیم و زندگی متعادلی داشته باشیم؟^۶ آن چیزی که زیاد پیدا نمی‌شود کتاب‌هایی است که درباره کمتر انجام دادن نوشته شده باشد، بگذریم از راهنمای چطور انجام ندادن و چطور ادامه دادن انجام ندادن. اما در عصری مالا مال از اضطراب، آیا کناره‌گرفتن دقیقاً آن چیزی نیست که نیاز داریم یاد بگیریم؟

سؤال این است که چطور در دنیایی سرشار از فرصت و وسوسه تمرکز خودمان را حفظ کنیم؟ محرک‌ها شبانه‌روز دارند ما را بمباران می‌کنند و در این مسیر از همه چیز بهره می‌برند،

۱. carpe diem: عبارتی لاتینی به معنی «دم را غنیمت شمر» [مترجم].

2. YOLO (You Only Live Once)

3. FOMO (Fear of Missing Out)

4. Get More Done in Less Time – And Get On With the Good Stuff

5. Do More Better: A Practical Guide to Productivity

6. Do More in Less Time: How You Can Achieve Your Goals and Live a Balanced Life

از تبلیغات خیابانی تا رسانه‌های اجتماعی. مدام، در وسیع‌ترین معنای کلمه، دعوت‌مان می‌کنند تا چیزی را تجربه کنیم یا بخریم یا مصرف کنیم، تا کاری انجام دهیم یا فکری بکنیم. رقابت بی‌امانی بر سر دامنهٔ توجه‌مان برپاست، در دریای بی‌پایانی از اطلاعات غرق می‌شویم، و گاهی به سختی می‌توانیم چیزهای مهم را از مسائل بی‌اهمیت تشخیص بدهیم. ما می‌خواهیم «وب‌گردی» کنیم (اصطلاحی که در دههٔ ۹۰ به کار می‌رفت)، اما موج‌سواری روی این امواج عظیم اطلاعات غالباً به وارونه‌شدن و دست‌وپازدن برای بیرون‌نگه‌داشتن سرمان از آب منتهی می‌شود. این روزها بخش بزرگی از زندگی‌مان صرف تمرین دادن خودمان می‌شود، تا به هر طریق ممکن، تا جایی که امکان دارد بیشتر تجربه کنیم. باوام‌های سریع، تخفیف‌های ویژه، و فقط یک قسمت دیگر از سریال تلویزیونی محبوبمان (به لطف خدمات اختصاصی سرویس‌های ویدئویی آنلاین) ما را وسوسه می‌کنند. گونهٔ ما جامعه‌ای را خلق کرده است که چشم‌انداز فرهنگی و زیست‌بومش را بر محرک‌ها، وسوسه‌ها، امکان‌های انتخاب و تخفیف‌های ویژه بنا نهاده است. اما به ندرت پیش می‌آید که فی‌خوشتن داری را به کار ببندیم، «نه» بگوییم و دست از انتخاب بکشیم. ما فاقد این مهارت‌هاییم، چه به منزلهٔ فرد، چه در مقام جامعه. این کتاب می‌خواهد بگوید که باید ارزش بیشتری قائل باشیم برای ضرورت و تمرین هنر کناره‌گرفتن.

آموختن این مهارت‌ها ضروری شده است چون مدت‌هاست که زندگی ما بر پایهٔ مصرف بی‌رویه، رشد بی‌محابا و از میان بردن منابع طبیعی پیش رفته است. موضوع فصل بعدی همین است. می‌توانیم، و باید، با جزئیات دربارهٔ بحران‌هایی که انسان به وجود آورده است بحث کنیم. این بحران‌ها زندگی‌مان را محاصره کرده‌اند، اما مسئله بر سر واقعیت‌های مستند و علمی‌ای است که دربارهٔ پلایه‌هایی که خودمان بر سر خودمان آورده‌ایم وجود دارد. این واقعیت‌ها یکی از بنیان‌هایی است که این کتاب بر اساسشان نوشته شده است. فضیلتی که این ضرورت باید ما را به سمت آن هدایت کند نوعی مخالف خوانیِ تفننیِ محیط‌زیستی و آرمان‌شهرگرایانه نیست، بلکه از اصلی‌ترین ستون‌های سنتِ فلسفی‌ای است که ریشه‌های آن به یونان باستان برمی‌گردد، دوره‌ای که اعتدال یکی از خصیصه‌های تربیتی ضروری به حساب می‌آمد. در آن ایام، اعتدال (در زبان یونانی سوفروسی^۱) معمولاً یکی از فضایل اصلی

1. sophrosyne

برشمرده می‌شد که به یک معنا، جزئی ضروری از هر نوع عمل اخلاقی بود. از نظر یونانیان باستان، تنها راه ممکن برای دستیابی به فضایی دیگر مثل شجاعت و سخاوت این بود که در هر کاری که انجام می‌دهیم اعتدال را رعایت کنیم، اینکه در فنِ کناره‌گرفتن به استادی برسیم. اگر «همه‌اش رو بخوایم»، خوب بودن در عرصه‌ای خاص، مخصوصاً به معنای اخلاقی آن، از چنگمان خواهد گریخت. بر اساس این تفکر، سپری کردنِ زندگی‌ای سرشار، غنی و شکوفا نیازمند درجه‌ای از تسلط بر خود و خودکنترلی است. نه به معنای اینکه به شکلی مازوخیستی خودمان را شلاق بزنیم، و نه به معنای برنامه‌ای ریاضت‌کشانه یا زاهدانه که در آن نه‌گفتن به خودی خود نوعی ارزش به شمار می‌رود، بلکه به معنای پیش‌شرطی برای اینکه بتوانیم از توانایی‌هایمان به بهترین نحو استفاده کنیم، چه در هستی‌انسانی‌مان، چه در مسئولیت‌هایی که از قضا بر عهده‌مان گذاشته شده و چه در موقعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیریم.

وقتی روان‌شناسی مدرن دربارهٔ میانه‌روی و خویش‌داری بحث می‌کند، عموماً در زمینهٔ تمرینِ خودکنترلی حرف می‌زند. اگرچه چنین رویکردهایی مهم است، در این کتاب، جنبهٔ روان‌شناختیِ کناره‌گرفتن فقط یکی از ابعاد مختلفی است که به این بحث مربوط می‌شود. من پنج بُعد را نشان داده‌ام که آن‌ها را همین‌جا معرفی می‌کنم. این پنج بُعد اصلی‌ترین استدلال‌های من در فصول بعدی را در بر می‌گیرد.

فصلی را با استدلال سیاسی آغاز می‌کنم. این استدلال کاملاً به حیات جمعی ما مربوط می‌شود و به صورت خلاصه، بحثم دربارهٔ نیاز بنیادین ما به آموختنِ قناعت را ترسیم می‌کند. سیارهٔ ما منابع محدودی دارد، اما جمعیت ساکن در آن پیوسته در حال رشد است و در دهه‌های اخیر در بسیاری از کشورها با افزایشِ ناگهانیِ نابرابری مواجه بوده‌ایم. اگر می‌خواهیم بیشترین تعداد ممکن از انسان‌ها - در حالت آرامی، همهٔ ما - از نعمتِ زندگی پایدار برخوردار باشند، محتاجِ آموختنِ فنِ خویش‌داری هستیم، مخصوصاً اینجا، در ثروتمندترین بخش جهان [دانمارک].

در قدم بعدی، استدلال وجودی را معرفی می‌کنم. در سبک نوشتاری نسبتاً غامض سورن کیرکگور، کناره‌گرفتن و تمرکز کردن، به‌طور کلی، به صاف کردنِ دل مربوط می‌شود. «پاک‌ی دل آن است که یک چیز واحد را بخواهی». تأملاتِ وجودی لاجرم حاوی این

آموزه است که ما نباید همه چیز را بخواهیم (چنان که شاعری به نام پیت هاین^۱ گفته)؛ بلکه برعکس، باید توجهمان را روی چیزی خاص متمرکز کنیم تا زندگی مان به زندگی ای نیک تبدیل شود و صرفاً چیزی مبهم و بی شکل نباشد.

در ادامه به استدلال اخلاقی می‌رسم. این استدلال درباره رابطه ما با دیگران است و ایده بنیادینش این است که ما تنها وقتی می‌توانیم از پس وظایفی که به عنوان موجودات انسانی بر عهده مان گذاشته شده است برآییم که با خواست خودمان به خاطر دیگران، به خاطر افراد خاصی، دست از مجموعه‌ای از چیزها بکشیم. خاصاً اینجاست که ایده کلاسیک فضیلت به میان می‌آید که مفهوم اعتدال (سوفروسیس) در آن یکی از مؤلفه‌های کلیدی زندگی اخلاقی است. استدلال بعدی استدلال روان‌شناختی است که به زبان ساده درباره تمرین خودکنترلی است. این استدلال می‌گوید چرا دشوار است که در کوران میلیون‌ها وسوسه‌ای که جامعه مصرفی تجربه‌زده به جانمان می‌اندازد خودکنترلی داشته باشیم. به نظر می‌رسد روان بشر جنبه‌ای تراژیک دارد که گاهی آن را «انطباق هدونیک»^۲ می‌نامند. وقتی یک بار به آن چیزی که شوقش را داشته‌ایم دست پیدا می‌کنیم، برایمان عادی می‌شود و جذابیتش زود از بین می‌رود. سپس شوق رسیدن به چیز دیگری پیدا می‌کنیم و این جست‌وجوی بی‌پایان خوشبختی تنها وقتی به پایان می‌رسد که بمیریم. هرچه بیشتر داشته باشیم، بیشتر می‌خواهیم. با در نظر داشتن این موضوع خیلی عجیب است که مردم، حتی در این بخش از جهان، که مدت‌هاست به شکل باورنکردنی‌ای ثروتمند است، همچنان تا حد مرگ از خودشان کار می‌کشند و هر کاری می‌کنند تا پول بیشتری درآورند. آیا می‌توانیم این چرخه شوم را متوقف کنیم؟

آخرین استدلال من به نفع کناره‌گرفتن از زیبایی‌شناسی نشئت گرفته است. ایده «زیبایی در سادگی است» ایده‌ای کلاسیک است که هم در هنر پیدا می‌شود و هم در علم. شاید این ایده برای هنر زندگی کردن هم به کار بیاید. ادعای من این است که در آیین‌های ساده‌ای که زندگی روزمره‌مان را سامان‌دهی می‌کنند و توان و منابعمان را برای انجام فعالیت‌های برجسته‌تر آزاد می‌کنند، نوعی ارزش زیبایی‌شناسانه وجود دارد. این فصل،

1. Piet Hein

2. hedonic treadmill

علاوه بر این، تلاش می‌کند تا راه‌های روشن‌تری را معرفی کند که از طریق آن‌ها بتوانیم فن خویشتن‌داری را تمرین کنیم. درست استفاده کردن را می‌توان به نوعی هنر زندگی تبدیل کرد. این پنج استدلال، در کنار هم، نشان می‌دهند که خویشتن‌داری و کناره‌گرفتن نه تنها نوعی الزام سیاسی است، بلکه نوعی عمق وجودی، ظرفیت اخلاقی، فایده روان‌شناختی و کیفیتی زیبایی‌شناختی هم دارد. تقسیم این بحث به حوزه‌های مختلف یگانه راه حرف زدن درباره این موضوع نیست و مرزهایی که میان مثلاً حوزه وجودی، روان‌شناختی، سیاسی یا اخلاقی وجود دارد، به هیچ وجه، مرزهایی سفت و سخت به شمار نمی‌رود. فصل‌ها با هم پیوند دارند، اما می‌شود آن‌ها را جدا جدا هم خواند. دچار این سوء تفاهم نخواهم شد که خواننده‌ها قرار است با همه این پنج استدلال موافق باشند، اما امیدوارم که بالاخره از خواندن این کتاب چیزی عایدشان شود. برخی ممکن است روی جنبه روان‌شناسانه ماجرا تمرکز کنند و سوپیه سیاسی آن را نفی کنند، و برخی ممکن است عکس این روند را در پیش بگیرند. هدف خود من این بوده است که تحلیل‌م را به جنبه‌های گوناگون بکشانم تا نشان دهم که کناره‌گرفتن، نسبت به آنچه بیشتر مردم فکر می‌کنند، ارزشی بنیادین‌تر است. همه ما می‌توانیم بیاموزیم که تمرکز کنیم، کنار بکشیم، در چیزهایی که واقعاً اهمیت کمی دارند به کم راضی شویم و، به این ترتیب، وقت بیشتری برای چیزهایی که واقعاً مهم‌اند داشته باشیم. انسان‌شناسی به نام هری والکات^۱ معمولاً به دانشجویان دکترایش نصیحت می‌کرد «کمتر و کامل‌تر». شاید تعداد بیشتری از ما باید به این نصیحت گوش بدهیم، نه فقط در چیزهایی که می‌خوانیم، بلکه در سراسر زندگی‌مان. برای انجام چنین کاری، باید شجاعت داشته باشیم که دست به کارهایی بزنیم و از کارهای بیشتری دست بکشیم.

1. Harry Wolcott

جامعه‌پایدار

اولین کتابی که به عنوان یک محقق جوان تازه‌کار به تألیف آن کمک کردم نقدی بود بر افزایش مطالبه برای رشد شخصی و گرایش به تعمیم آن در جنبه‌های هرچه بیشتری از زندگی. این نقد در کارهای بعدی من هم مثل نوعی ترجیع‌بند باقی مانده است: اینکه ما در نوعی فرهنگ رشد فراگیر زندگی می‌کنیم که هیچ حد و حصری نمی‌شناسد، فرهنگی که خود را در تقاضای بی‌پایان برای انعطاف‌پذیری، انطباق‌پذیری و تمایل به تغییر در محیط کار یا مؤسسات آموزشی نشان می‌دهد. اخیراً توجه (انتقادی) خیلی زیادی به این جریان شده است، اما جنبه بی‌حد و حصر بودن آن همچنان شایان توجه است. واقعیت این است که حتی به زبان آوردن اینکه کسی یا چیزی به اندازه کافی خوب است سخت شده است. فرض بر این است که همه ما باید در تمام طول عمرمان درگیر آموختن باشیم، روندی که انگار هیچ پایانی نخواهد داشت. هیچ‌گاه به آخر نمی‌رسد. هنگام ارائه گزارش عملکرد هیچ‌کس نمی‌تواند به رؤسا بگوید که کار به حد نهایی رشد تخصصی‌اش رسیده است. اصلاحات سیاسی هم هرگز متوقف نمی‌شود، هیچ‌وقت هم به نقطه پایانی یا شکلی نهایی نمی‌رسد. در دهه ۱۹۹۰، فیلیپ کرنی^۱ مفهوم «دولت رقابتی» را وضع کرد تا شیوه عمل دولت‌های مدرن را

1. Philip Cerny

در بازار جهانی شده توصیف کند، دولت‌هایی که اساساً خودشان را در قامت نوعی کسب‌وکار می‌دیدند. اوو کای پدرسون^۱، در کتابش دربارهٔ دولت‌های رقابتی، با استفاده از اصطلاح «اصلاحات بی‌پایان» توضیح می‌دهد که چطور از دههٔ ۱۹۷۰ تا امروز بخش عمومی با موج‌های دائم بازسازمان‌دهی دولت و کارکردها و کارمندهایش توسعه یافته است. فقط کافی است به اصلاحات تازه در مدارس، دانشگاه‌ها، مسائل مربوط به امنیت ملی و مانند آن در بسیاری از کشورهای غربی فکر کنید. تقاضا برای افزایش مهارت‌ها و بهینه‌سازی همیشگی است و هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد و این روند به وضعیتی می‌انجامد که در آن هیچ‌کس هیچ کاری را به اندازهٔ کافی خوب انجام نمی‌دهد، چون همگی می‌دانیم که خیلی زود از ما می‌خواهند که بیشتر و بهتر کار کنیم. همه چیز تحت نظارت است و به آمار و ارقام تبدیل می‌شود و ارزیابی می‌گردد تا «آموزش انضمامی»^۲ در محیط‌های کاری و آموزشی را تسهیل کند. در «سازمان‌های آموزشی» همهٔ کارها باید مرئی باشد تا به بقیه انگیزه بدهد که «حتی از این هم بهتر» کار کنند.

از یک سو، این فرهنگ بی‌حدوحصر است، از این لحاظ که نیازهای هرگز برآورده نمی‌شود، چون هر وقت وارد محوطهٔ هجده قدم می‌شوید، تیرک‌های دروازه حرکت می‌کنند و جابه‌جا می‌شوند. از سوی دیگر، بی‌حدوحصر بودن آن معنای دیگری هم دارد: اینکه همهٔ ما را فرامی‌خواند تا در تمام حوزه‌های زندگی مان رشد کنیم و بهینه شویم. از بچه‌ها انتظار دارند که در کلاس عملکرد خوبی داشته باشند، اما علاوه بر آن سالم و خلاق و هنرمند و ورزشکار هم باشند. این بی‌حدوحصر بودن نه تنها در همهٔ طول عمر ما منعکس می‌شود (یعنی در جنبهٔ زمانی زندگی ما، همان چیزی که مورخان به آن جهت در زمانی^۳ می‌گویند) بلکه در هر لحظه در حوزه‌های متعددی از زندگی هم به جریان می‌افتد (یعنی در جهت هم‌زمانی^۴). ما در یک فرهنگ رشد بی‌امان زندگی می‌کنیم که هیچ ترمزی ندارد و هیچ چیز مانعش نمی‌شود.

1. Ove Kaj Pedersen

۲. *visible learning*: نوعی استراتژی جدید آموزشی که معتقد است برای کارآمدتر کردن نهاد آموزش و پرورش باید از تجارب انضمامی و مطالعهٔ دقیق جزئیات رفتاری کارمندان و معلمان و دانش‌آموزان استفاده کرد [مترجم].

3. *diachronic*

4. *synchronic*